

رفیق مصطفی بیگلی



رفیق مصطفی بیگلی در سال 1336، در یک خانواده روشن فکر تهرانی به دنیا آمد. تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در تهران به پایان رسانید، او که از اواخر دوره دبستان از طریق مطالعه - که به آن علاقه بسیاری داشت - به ماهیت رژیم شاه پی برده بود، با اولین جوانه های جنبش دانش آموزی به مبارزه علیه دیکتاتوری پیوست. مصطفی در سال 55 برای تحصیل در رشته برق و الکترونیک وارد دانشگاه صنعتی شد، اما از ورود وی به دانشگاه یک سال نگذشته بود که طوفان انقلاب شروع شد. یک سال آشنائی وی با سنت های انقلابی جنبش ترقی خواه دانشجویی، مصطفی را در جستجوی سمت روشنی برای جنبش خیابانی توده ها مصمم تر ساخت. از آن پس با انتخاب آگاهانه مارکسیسم - لنینیسم به عنوان خط راه نمای خود در مبارزه برای راه رهائی توده کارگران و ستم دیدگان، با تمام هستی تن به سیلاب خروشان انقلاب سپرد. با اعتقاد به لزوم سازمان دهی رادیکالیزم انقلاب و در مقابله با سازش کاری های مذهبی جنبش توده ای، که می خواست مردم طالب اسلحه را از دست زدن به قیام مسلحانه باز داشته و از طریق سازش با ژنرال های آمریکائی و ایرانی، ارتش را دست نخورده برای هدف های آتی خود نگه دارد، جزو اولین کسانی بود که شب 22 بهمن، در میدان فوزیه تهران با کوکتل مولوتف به شکار تانک های رژیم پرداخت.

رفیق مصطفی که با مطالعه تجارب جنبش های توده ای معاصر آموخته بود که بدون وجود یک سازمان پیش آهنگ که قادر به رهبری انقلابی جنبش کارگران و دهقانان باشد، تضمینی برای پیروزی انقلاب وجود ندارد، بعد از قیام بهمن و علنی شدن گروه های چپ، از آن جایی که به سازمان دهی کارگران معتقد بود، و مشی چریکی جدا از توده ها را نادرست می دانست، ابتدا به همکاری با " دانشجویان مبارز" (سازمان دانشجویی وابسته به سازمان پیکار) پرداخت. و با انتشار اولین

شماره های نشریه " راه کارگر" در سال 58 به انحراف اکونومیستی سازمان پیکار و ارتجاعی بودن موضع جهانی آن پی برده و به " سازمان کارگران انقلابی ایران" (راه کارگر) پیوست.

رفیق مصطفی با نام سازمانی " امیر" مسئولیت سازمان دهی بخش دانش آموزی غرب تهران را بر عهده گرفت و در مدت کوتاهی با تکیه بر آگاهی عمیق و خلاق از موقعیت جنبش و جایگاه جنبش دانش آموزی، موفق شد هسته های متعددی از دانش آموزان هوادار را سازمان دهی نماید. و با گزارشات تحلیلی خویش یکی از کسانی بود که زمینه طرح شعار " در سنگر مدارس، هم درس، هم سیاست" را در رابطه با جنبش دمکراتیک دانش آموزی در سازمان فراهم آورد و از آنجا که شعار فوق انطباق درستی با موقعیت مبارزه دانش آموزان برای دفاع از آزادی در آن شرایط داشت، به سرعت توده گیر شده و سهم مهمی در سازمان دهی مقاومت دانش آموزان در مقابل آغاز یورش رژیم فقها ایفا کرد. رفیق مصطفی در مدت کمی نشان داد که علاوه بر جوانی (23 سال) تجارب گران بهائی از روزهای انقلاب و درس های پر ارزشی از علم مبارزه (مارکسیسم - لنینیسم) کسب کرده است و شایسته عضویت در صفوف هم‌زمان خود در " سازمان کارگران انقلابی ایران" است. وی در سال 59 با عضویت در سازمان، وارد کمیته غرب تهران سازمان شد. رفیق به عنوان کمونیست جوانی که " با دقت ریاضی" برای همه مسائل مطرح در کمیته، طرحی داشت، جایگاه ویژه ای در میان رفقای خود کسب کرده بود و تصویر روشن و مطمئنی از یک کادر جوان که آینده فرازمندی در جنبش کمونیستی میهنمان کسب خواهد کرد، از خود بر جای گذاشت. آگاهی عمیق و تلاش برای یادگیری هر چیز تازه، اعتماد به نفس فوق العاده ای در تلاش برای پیدا کردن راه حل مشکلات به وی می داد. از این رو مصطفی رفیقی شاد، محکم و معتقد بود. با اوج گیری سرکوب های خشن و وحشیانه جمهوری اسلامی در سال 60 نشان داد که از جوهر محکم تری برخوردار است. او همان گونه که در انجام وظایف مبارزاتی خود در مقابل مشکلات محکم و معتقد بود، زیر شکنجه های قرون وسطائی رژیم اسلامی نیز استوار و معتقد باقی ماند و با خواندن سرود انترناسیونال به هنگام تیرباران، جلادان خویش را به استهزاء گرفت. همان سان که در وصیت نامه کوتاه خویش نوشت: « از مرگ نمی ترسم اما آرزویم این است که مرگ من تأثیر مثبتی در زندگی دیگران داشته باشد». تأثیر مرگ سرخ او و تسلیم ناپذیری چون او الهام بخش هزاران " راه کارگری" شد، تا

راه دشوار، اما مطمئن رهائی کارگران و زحمت کشان را با اراده ای خلل ناپذیر و با خلوص بی نظیر ببینند.

* * *
* *

زندگی نامه شقایق (4)

از : شفیعی کدکنی

ای زندگان خوب پس از مرگ،
خونینه جامه های پریشان برگ برگ،
در بارش تگرگ،
آنان که جانتان را،
از نور و شور و پوییش و رویش سرشته اند!
تاریخ سرفراز شمایان به هر بهار،
در گردش طبیعت تکرار می شود،
زیرا که سرگذشت شما را،
به کوه و دشت،
« بر برگ گل، به خون شقایق، نوشته اند».

اکسفورد، ژانویه 1975